

میکنند نوکی گفته نگاهم که پرس
کنت مردم باز از فیض بیرون
از شمار خاطر کرده کمال فرود
سکونت از صافی دلی مانده بار

میرند زاله آتش بکلیا هم که پرس
دانه بیطالع یارب کجا کردید
دانام آخر ز کرد آسما کردید
این کلی آینه ز موج صفا کردید

حیرت برده بفر خط خالی است
جاده را جوهر آینه کند رفت نام
سرمه کرد دست مرا کرد چشمه ملک
رفته بر تو جمیع

صف مودیت که مهاب نگاهم که پرس
حسرت کشید در فرس بر آینه پرس
کرد قبولانکه بر غیبت کیا هم که پرس
به او ای شوکت

باد نمندی ز سر افکند
چنان ماکه بدم حلقه آغوش از دست
رک کلی جانموا مشب بنوک خانه می آید
بیاور برای او نگاه کرم نتوان کرد
بهر لطفه خنابش با بوف آبروی دیگر
نگاه از دیدن آختم زیر الو میگرد
ز کوی چو کند زو محله صید یکبار
نگاه او ببار برم امشب کرد خوش
بهم چو کند خواران نوبهار گلش عاشق

کلیا هم که پرس
کمی آرد موج آب بکین سوخی آید
سخنی از بس که رنگین میشد از رخسار
که از مهاب بر پنجه امیکر دلب با
خوردن کیم موج خنده آب از زهر دشت
زبان مار با سندی رک خنجر ز با
کند از حلقه چشم سمنده حلقه آید
که چو زک جفا از کف نریند باده
بوف هم چو کلی عبا کجا آغاز با

بام نندانه

بزمندان دارم رو بطوق کعبه کوکی
دل را غم و حدت کند آید از کج حال
کلتا شام از مردم
ز تاب برقی کرد بخند

که با سید عیب بوسیدن قیامت
که روز جمعه سینه بود ز کفر و م
میت نمیباید
سکونت میوه خاند

آینه خانه نظر پاک خوب است
از کبریه کرد هست خود را فزون
پرون من ز جاده خوبا ز نهما
من بیستم جواب روان سر بیانا

آتش برت سعه دراک خوب است
پنجه که میت آه کف خاک خوب است
چو خون می روان بر ک ناک خوب است
ز اید بر و سانه سواکی خوب است

مراکان چشم حلقه
از خوشتر کبره بنشان کرد بستم خوش
نقش که سرک فتن ز نقش زینا خوش

صید بیخ کس
فتر اک خوب است
در پا خاموش زیز کرد کجا خوش
این چو ز جو از خوشتر دم خوش

آگاه ز حال دل از غم بر خود باس
تا چند زین غوطه پی گوهر مردم
شود آس از نگاه کرم عاشق جره
مکوبو غایتین مهر خواب می رسد

غواصی درین بحر برادر خوب است
جز خفا خورد که غم غم خوب است
نمایم کرد از آینه پیرا حسن مجموع
که با سید سیر مناس از میان سیم